

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

روشن شد که مراد از «حال» در عنوان نزاع، حالِ تلبّس است؛ و مراد حال نطق - زمان حالی که در مقابل ماضی و استقبال قرار می‌گیرد - نیست.^[1] و نتیجه این شد که چنانچه در مثالی، زمان نسبت و زمان تلبّس با یکدیگر متحد باشند این استعمال، حقیقی است؛ اعمّ از این که این تلبّس و نسبت در زمان گذشته باشد، یعنی: در گذشته هم متلبس شده است و هم متکلم نسبت در کلامش را در گذشته قرار داده است، و یا تلبّس و نسبت هر دو نسبت به زمان حال باشد، و یا تلبّس و نسبت هر دو در زمان آینده باشد؛ در تمام این موارد استعمال، حقیقی است.

آخوند مثالهایی را از قبیل: سیکون زید ضارباً غدا ... دلیل گرفتند که مراد از حال، حالِ نطق نیست؛ زیرا در این مثال، تلبّس و نسبت را در آینده قرار دادیم، و در زمان نطق نه تلبّس است و نه نسبت، و حال آن که این استعمال، حقیقی است.

از این فرقی که بین زمان نسبت و زمان تلبس قائل شدیم، محلّ نزاع هم روشن می‌شود که:

محلّ نزاع آن جایی است که بین زمان نسبت و زمان تلبّس اختلاف باشد، به اینکه متکلم چیزی را که تلبّس آن در گذشته بوده و مثلاً در گذشته این ذات، لباس ضرب را پوشیده است، زمان نسبت آن را الآن قرار بدهد و بگوید: زید الآن ضارب است. این محلّ نزاع است. کما این که مثال «زید ضاربٌ امس» را می‌توان دوجور با آن برخورد کرد:

1- اگر در «زید ضارب امس» بیابیم «امس» را قید تلبّس قرار دهیم که تلبّس در زمان گذشته بوده ولی متکلم مرادش از نسبت، زمان حال، یعنی: زمان نطق باشد؛ این داخل در محلّ نزاع می‌شود.

2- اگر «امس» را قید نسبت قرار دادیم و فرض کردیم تلبّس هم در گذشته بوده است، معنایش این می‌شود که زمان نسبت و زمان تلبّس با هم متحد می‌شوند و وقتی متحد شدند این استعمال، حقیقی می‌شود.

آخوند در ادامه می‌فرماید: يك مؤيد می‌آوریم بر این که مراد از «حال» در عنوان محلّ نزاع، حال تلبّس است:

مؤید: اجماعی است که اهل عربیت دارند که اهل عربیت در باب اسم می‌گویند: اسم دلالت بر زمان ندارد و در مقام تعریف اسم می‌گویند: اسم بر خلاف فعل بر زمان دلالت ندارد.

و روشن است که این اوصاف متحده با زوات مثل ضارب، کاتب و ... و این مشتقات از مصادیق اسم است؛ و وقتی از مصادیق اسم شد اهل عربیت هم می‌گویند که اسم دلالت بر زمان ندارد، پس این جا که می‌گوییم آیا مشتق حقیقت در خصوص متلبّس فی الحال است، مراد حالِ نطق نیست؛ چون خود اهل ادب می‌گویند که اسماء دلالت بر زمان ندارند، پس باید بگوییم

حال، حال تلبّس است نه زمان نطق.

إن قلت: این اجماع اهل عربیت با يك کلامی که نحوی‌ها گفته‌اند منافات دارد. نحوی‌ها گفته‌اند: اسم فاعل یا اسم مفعول اگر بخواهد عمل کند، عمل کردن آنها مشروط بر این است که دلالت بر زمان حال یا آینده کنند. پس این اجماع اهل عربیت با این حرف نحوی‌ها منافات دارد.

قلت: این تنافی وجود ندارد؛ زیرا آنچه که نحوی‌ها می‌گویند به حسب وضع نیست، بلکه به حسب قرینه است و باید يك قرینه‌ای باشد که دلالت کند اسم فاعل دلالت بر زمان دارد؛ امّا بحثی که ما در اینجا داریم این است که خود وضع دلالت بر زمان کند.

پس مرحوم آخوند تا این‌جا يك دليل آورد که همان مثالها بود و يك مؤید آورد.

بعضی‌ها گفته‌اند که مراد از حال در محلّ نزاع، حالِ نطق - زمان حالی که در مقابل ماضی و استقبال است - است و دو دليل اقامه کرده‌اند:

دلیل اوّل: وقتی لفظ «حال» به صورت مطلق استعمال می‌شود اطلاقش دلالت بر حال نطق دارد. و در محلّ نزاع هم گفته‌اند: هل المشتق ... فی الحال که «حال» به صورت مطلق آمده است، پس باید مراد، حالِ نطق باشد.

دلیل دوم: وقتی که يك مشتقی را - مثل اسم فاعل - استعمال می‌کنیم ظهور در حال نطق دارد، یعنی: وقتی می‌گوییم: زيد ضارب است، به این معنا است که همین الآن که این جمله را اداء می‌کنم، زيد ضارب است. برای این دليل دوّم دو راه بیان می‌کنند که چرا مشتق ظهور در حالِ نطق دارد:

راه اوّل: تبادر و انصراف است. وقتی ضارب به صورت مطلق استعمال می‌شود آنچه که متبادر از آن است، زمان حال و حالِ نطق است.

راه دوّم: قرینه حکمت است. وقتی می‌گوییم: ضارب، مقدّمات حکمت اقتضاء می‌کند که مراد از «حال»، حالِ نطق باشد.

در مقدّمات حکمت می‌گویند: اگر يك چیزی نیاز به بیان داشته باشد و متکلم آن را نیاورد و قرینه‌ای بر آن اقامه نکند معلوم می‌شود آن چیز را اراده نکرده است. ما در این‌جا سه حال داریم. در میان این سه حال، اگر متکلم حالِ تلبّس یا حال نسبت را اراده کند، این نیاز به بیان دارد و قرینه می‌خواهد؛ ولی اگر حال نطق را اراده کند قرینه نمی‌خواهد، زیرا لفظِ حال نسبت به زمان نطق، غالب برای این زمان است و وقتی که می‌خواستند بین ماضی و مستقبل لفظی را وضع کنند که دلالت بر زمانی بین این دو کند، لفظ «حال» را آوردند، پس لفظ «حال» برای زمان نطق ساخته شده است. پس وقتی که کلمه «حال» گفته شد، بلافاصله زمان نطق به ذهن می‌آید.

پس اگر زمان تلبّس یا زمان نسبت مراد باشد باید علاوه بر لفظ «حال» يك قيد و قرینه هم بیاورند و مثلاً بگویند: حال التلبّس، ولی لفظ «حال» به تنهایی و بدون قرینه، غالباً برای زمان نطق است.

جواب آخوند: اصلاً متعرّض جواب دليل اوّل نمی‌شوند و دليل دوم را چنین پاسخ می‌دهند:

ما قبول داریم و منکر این نیستیم که مشتق به یکی از این دو راه که بیان کردید ظهور در حال نطق دارد، ولی بحث ما بحث از

مشتق به حسب وضع است که خود هیئت برای چه وضع شده است، و بحث ما بحث از مشتق به حسب قرینه نیست. و تبادر و مقدمات حکمت قرینه است برای این که مشتق ظهور در زمان نطق دارد؛ و این تبادر و مقدمات حکمت، قرینه است و مراد را برای ما درست می کنند، ولی موضوع له مشتق را درست نمی کند و بحث ما در مشتق، تعیین موضوع له مشتق است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ البته مرحوم مشکینی در حاشیه فرموده اینکه آخوند آورده است که مراد حال متلبس است، سهو قلم از ایشان یا از ناسخ است و باید بگویند مراد حال نسبت است، زیرا اگر مراد حال تلبس باشد، باید مشتق حقیقت باشد در چیزی که هنوز متلبس نشده است و در آینده متلبس می شود، چون در این فرض هم صدق می کند که ذات متلبس به مبدأ است. از مرحوم محقق قمی در قوانین و نیز در برخی از نسخ کفایه حال نسبت استفاده می شود.